نـقـد زبـان و ادبـیـات خـارجـی
Critical Language & Literary Studies

دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۲۷ «۲۹۵-۳۱۵» تأیید: ۱۴۰۱/۱۲/۲۴

نگاهی نو به رمان تصویر دوریان گری بر مبنای آرای فروید در باب شخصیت

علیرضا شوهانی[۱]، فرشته ملکی[۲]

چکیده

هدف پژوهش حاضر واکاوی جنبه‌های روان‌شناختی و کمتر شناخته‌شده یکی از برجسته‌ترین رمان‌های اواخر قرن نوزدهم انگلستان یعنی تصویر دوریان گری اثر اسکار وایلد است. این رمان فارغ از جنبه گوتیکی و همچنین دیدگاه زیبایی‌شناسی اخلاقی و هنری آن، اثری با رویکردهای روان‌شناختی است که قابلیت تفسیر و تحلیل بر مبنای نظریات روان‌شناسی چون فروید را دارد. لذا پس از بیان مفاهیم و نظریه‌های فروید در باب ساختار شخصیت، به روش توصیفی – تحلیلی به تحلیل و تبیین ارتباط آن‌ها با ابعاد مختلف شخصیت‌های رمان پرداخته شد. یافته‌های پژوهش نشان داد جوهره اصلی داستان تلفیق جنبه‌های مختلف ساختار شخصیت آدمی و کشاکش آن‌هاست که به علت رابطه عاطفی مخربی که بین نهاد و من شکل می‌گیرد، به تسلط نهاد بر من و نادیده گرفتن فرامن می‌انجامد. با وجود این، برتری نهایی با فرامن است بر این اساس شخصیت‌های رمان، به نوعی تجسم نظریه ساختار شخصیت فروید هستند؛ دوریان گری تجسم من، هانری تجسم نهاد، باسیل تجسم فرامن، تابلوی نقاشی تجسمی دیگر از فرامن و اتاق تاریکی که گری تابلو را در آن پنهان می‌کند نماد ضمیر ناخودآگاه گری است. بیشترین مکانیسم دفاعی به‌کاربرده شده نیز فرافکنی، دلیل‌تراشی و سرکوب هستند.

واژگان کلیدی: اسکار وایلد، تصویر دوریان گری، نقد روان‌شناختی، فروید، شخصیت.

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام، (نویسنده مسئول) ایمیل: a.shohani@ilam.ac.ir
۲. دانش‌آموخته‌ی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام.ایمیل: fereshtehmaleki62@yahoo.com

۱-مقدمه

۱-۱-بیان مسئله

دیدگاه‌های زیگموند فروید(Sigmund Freud) پیرامون شناخت شخصیت و ساختار ذهن انسان بسیار برجسته و شگرف است. نظریات وی در این حوزه بر ادبیات نیز تأثیر گذاشته و موجب نقد روان‌شناختی آثار ادبی گردیده است. نقد روان‌شناختی از نقدهای پرکاربردی است که در بررسی و ارزیابی متون ادبی از آن بهره گرفته می‌شود و در ادبیات از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. «از دهه ۱۹۲۰ میلادی نقد روان‌شناختی تحلیلی، بر اساس دیدگاه‌های زیگموند فروید پدید آمد. فروید در ابتدا نوعی روان‌شناسی را برای تحلیل و درمان بیماری‌های عصبی پایه‌ریزی کرد؛ اما بعدها اصول این نوع روان‌درمانی را برای توضیح تاریخ تمدن در سایر حوزه‌ها مثل اسطوره، جنگ، دین و ادبیات به کاربرد. به عقیده فروید ادبیات و هنر به‌طورکلی تجسم آرزوهای برآورده نشده انسان است که در مواجهه با موانع بیرونی مجال ظهور پیدا نمی‌کنند». (فضیلت ۱۸۲).

هرچند «می‌توان تاریخ نقد روان‌شناسانه را با افلاطون شروع کرد؛ اول‌بار افلاطون بود که در رساله فدروس شعر حقیقی را نوعی هذیان دانست که از ذهن انسانی پریشان‌حال و آشفته‌خاطر تراوش می‌کند» (زرین‌کوب ۲۷۳)؛ اما بااین‌حال «نقد روان‌شناسانه با گستردگی مباحث امروزی آن با فروید و نظریه ناخودآگاه وی آغاز می‌شود. تدوین و تبیین تئوری ناخودآگاه و بحث‌های دقیق در مورد جنبه‌های آن مرهون کشفیات فروید است». (شایگان‌فر۱۰٤). نظریات فروید در زمینه‌ی ساختار ذهن و شخصیت انسان از مهم‌ترین دیدگاه‌های وی به شمار می‌آیند که در تحول و تکامل نقد ادبی بسیار تأثیرگذار بود و بدان سمت‌وسو بخشید. طبق این دیدگاه ذهن و شخصیت هر فرد متشکل از سه بخش است: خودآگاه(conscious) نیمه آگاه(semiconscious) و ناخودآگاه(unconscious) . فروید بر اساس ناخودآگاه ساختار ذهن و شخصیت انسان را به سه بخش نهاد(id) ، من(ego) و فرامن(superego) تقسیم کرد.

اسکار وایلـد(Oscar Wild) (۱۹۰۰-۱۸٥٤) از چهره‌های برجسته ادبیات انگلستان است که موضوعی تازه و کم‌نظیر را با دقت و هنرمندی در تنها رمان خود، تصویر دوریان‌گری، به تصویر کشیده است. «در آغاز دهه‌ی ۱۹۸۰ وی با استفاده از درون‌مایه‌های انحطاط، نیرنگ، زیبایی و ترس تنها رمان خود را به نام تصویر دوریان گری را نوشت» (سیدحسینی ۱۲۳۱).

نکته اساسی در حوزه تحلیل متون ادبی با رویکرد نقد روان‌شناختی آن است که اثر باید زمینه و قابلیت نقد روان‌کاوانه را داشته باشد تا پژوهشگر بتواند آن را به‌درستی به بوته نقد بکشاند. این اثر علاوه بر اینکه تمایل انسان به جاودانگی را با ارزش‌های اخلاقی و هنری و مضامین ترسناک درهم‌آمیخته، اثری روان‌شناختی است که نویسنده در آن روان انسان و ستیزه نیروهای درونی را در قالب شخصیت‌های مختلف به تصویر کشیده است. نقد ادبی از دیدگاه روان‌شناسی، اثر را از جنبه‌های مختلفی چون شخصیت نویسنده، محتوا و متن، تأثیر بر خواننده و چگونگی آفرینش اثر مورد بررسی قرار می‌دهد؛ اما «آنچه در ادبیات از همه مهم‌تر است مطالعه خود اثر است از هر دیدگاهی که باشد» (شمیسا۲۷٦). به‌عبارت‌دیگر «بیشترین کاربرد نقد روان‌کاوی در ادبیات و هنر به‌کارگیری اصول روان‌شناسانه در خود اثر است» (شایگان‌فر۱۱۹). در این جنبه از نقد روان‌شناسی «شخصیت درونی و نامتعارف اشخاص داستان، انگیزه‌های اعمال آنان، فعالیت‌های درونی آن‌ها و ارتباط این مسائل با مسائل بیرونی» (ذوالفقاری۲۵) تحلیل می‌شود. بر این مبنا پژوهش حاضر با اتخاذ رویکرد توصیفی- تحلیلی و با روش گردآوری داده‌ها با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و اسناد معتبر، بر تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌ها و حوادث مربوط بدان‌ها تکیه دارد و تحلیل لایه‌های ژرف‌تر اثر و واکاوی مکنونات درونی شخصیت‌ها و همچنین ارائه تفسیری تازه از متن، از برجسته‌ترین مسائل پژوهش حاضر خواهد بود.

در این پژوهش بر آنیم تا به پاسخی برای سؤالات زیر دست‌یابیم:

- هرکدام از شخصیت‌های رمان تجسم کدام‌یک از جنبه‌های نظریه ساختار شخصیت فروید هستند؟
- در تنش و تعارض بین جنبه‌های مختلف شخصیت دوریان گری غلبه با کدام جنبه است و نتیجه آن چیست؟
- بیشترین مکانیسم دفاعی به کار گرفته‌شده در داستان کدام‌ها هستند؟

پیشینه‌تحقیق

مایکل دیویس در مقاله ذهن و جسم در تصویر دوریان گری (۲۰۱۳)، برت بیزلی در سه‌گانه دوریان گری (۲۰۱٦)، دایانا فرانسیسکا رومپاس و ترزیا چیک سوفیا بودیمن در مقاله آنالیز فرم در تصویر دوریان گری از اسکار وایلد (۲۰۰۹). متیو آرنولد در

مقاله فرهنگ و آنارشی در تصویر دوریان گری(۲۰۰۷). میتسوهارو ماتسوکا در مقاله زیبایی‌شناسی و اضطراب اجتماعی در تصویر دوریان گری.(۲۰۰۳). جوزف پیرس در مقاله کشف نقاب از اسکار وایلد.(۲۰۰٤). ون دن هوون، آدریان تی در پایان‌نامه از آرکادیا تا بیزانس: مطالعه تصویر دوریان گری در پرتو مفهوم در حال تغییر وایلد از زیبایی.(۱۹٦٦). برایانا رژلین در پایان‌نامه نمادگرایی و زیبایی‌شناسی در تصویر دوریان گری و دی پروفوندیس.(۲۰۱۵). کمپبل داربی در پایان‌نامه پیشگامی دوریان گری: تطبیق ادبیات برای رسانه‌های مدرن(۲۰۱۷) و مایکل پاتریک گیلسپی در کتاب تصویر دوریان گری: «جهان به من چه فکر می‌کند(۱۹۹٦).

به بررسی ابعاد مختلف رمان ذکرشده پرداخته‌اند.

در مورد رمان مذکور تنها دو پژوهش داخلی صورت گرفته است: بررسی تطبیقی واقعه تصویر بیدل دهلوی با تصویر دوریان گری اسکار وایلد توسط عبدالله ولی‌پور و همکاران (۱۳۹۵)، پژوهش متن، اسکار وایلد و شکل‌گیری دریافت عمومی از آثار وی در قرن بیستم توسط کامران احمدگلی (۱۳۸۵) همچنین مهناز اکبری در مقاله‌ای با عنوان سمب‌ولیسم و رهایی از چنبره زمان (۱۳۹۰) مسئله زمان‌گریزی را در آثار متعدد بررسی کرده که رمان تصویر دوریان گری یکی از آن‌هاست. همان‌گونه که پیداست در هیچ اثری به تحلیل روان‌شناختی اثر مذکور پرداخته نشده است، لذا پژوهش حاضر از این دیدگاه دارای نوآوری بوده و نگاهی متفاوت به این رمان خواهد داشت.

مبانی نظری و تحلیل رمان بر اساس نظریه ساختار شخصیت فروید

اگر شخصیت‌های رمان را به مثابه یک کل منسجم و یکپارچه در نظر بگیریم طبق نظریه ساختار شخصیت فروید، شخصیت گری نماینده من یا خود، هانری نماینده نهاد و باسیل نماینده فرامن محسوب می‌شود. این سه با خصلت‌های خاص خود رونوشتی از سه غریزه نیرومند روان آدمی هستند.

دوریان گری در ابتدا و قبل از آشنایی با هانری تجسم من است. فردی است که در تعادل و سلامت روانی به سر می‌برد، در انجمن‌های خیریه فعالیت دارد، به خوبی پیانو می‌نوازد و همچنین در ارتباط و تعامل با دیگران متصف به خصوصیات پسندیده اجتماعی و روانی است. من بخش سازمان‌یافته و منطقی ساختار شخصیت است و بر اساس اصل واقعیت(reality principle) و تحت‌تأثیر جهان بیرونی شکل می‌گیرد.

من برخلاف نهاد، می‌خواهد خواسته‌ها و امیال بر پایه منطق و قانون برآورده شوند و تمام تلاشش آن است که ارضای خواسته‌های بی‌مرز نهاد را مطابق با توجیهات و کارکردهای عقلانی انجام دهد و ارتباط فرد را با جامعه و واقعیات زمان برقرار کند. زمانی که نهاد سرسختانه و غیرقابل انعطاف تنها ارضای امیالش را می‌طلبد من ناچار است با ایجاد وقفه، نهاد را کنترل کند و خواسته‌هایش را تا ایجاد شرایط و موقعیت مناسب به تعویق اندازد در این صوت فرد می‌تواند به‌صورت بهنجار در جامعه زندگی کند.«من همیشه ناچار است میان دو نظام یعنی نهاد و فرامن، تعادل برقرار سازد. از یک‌سو تمایل نهاد را در جهت نابود کردن همه‌چیز برای خویش، تخفیف می‌دهد و از دیگر سو تمایل فرامن را در راستای وانهادن دنیای دون، تقلیل می‌دهد و البته در موقع مقتضی از تمایلات خیرخواهانه فرامن در جهت خدمت به جامعه به‌گونه‌ای عقلانی استفاده می‌کند.» (شایگان‌فر ۱۱۰). امر مسلم آن است که اگر من ضعیف باشد و قادر به برقراری توازن نباشد فرد به هر سمت تمایل بیشتری پیدا کند از مسیر سلامت روانی خارج می‌شود.

هانری ویژگی‌های ناپسند نهاد را در خود دارد؛ نهادی لگام‌گسیخته که تنها به قدرت و شهوت می‌اندیشد. او شخصیتی منفور و منفی دارد و درصدد است گری (من) را تسلیم خود کند. در نظریه فروید نهاد جایگاه تمام غرایز و رفتارهای ابتدایی است؛ «منبع تمامی نیروهای روانی و کهن‌ترین بخش ذهن است که دیگر مناطق روانی از آن مشتق می‌شوند و شامل همه مواردی است که از هنگام تولد وجود داشته و در سرشت آدمی فرونشسته‌اند» (فروید روان‌کاوی۸۲). اساس این بعد از شخصیت انسان از اصل لذت(pleasure principle) و به گفته فروید «از هوس‌های رام نشده طرفداری می‌کند» (کرین ٤٢٣).

باسیل تجسم فرامن و ابعاد گوناگون آن مانند اخلاق، وجدان، عرف و... است. او فردی پایبند به اصول و ارزش‌های اخلاقی و انسانی است. این ساختار از لحاظ کنش و عملکرد نقطه مقابل نهاد است. فرامن بر مبنای اصل اخلاق عمل می‌کند و «در نتیجه بایدها و نبایدها، تربیت‌های اخلاقی، مذهبی و ... در وجود افراد به تدریج از کودکی شکل می‌گیرد. کار فرامن دفاع از ارزش‌هایی است که والدین، جامعه و مذهب به او آموخته‌اند. این فرامن است که از طریق "من" مستقیماً بر دهان "نهاد" لگام می‌زند و در مقابل تمایلات مخرب نهاد قد علم می‌کند» (شایگان‌فر ۱۱). به‌عبارت‌دیگر این بعد «معیارهای ما از درست یا غلط بودن هر رفتار» (کرین٤٢٥) را تعیین می‌کند.

نویسنده در ابتدای داستان ارتباط عاطفی و دوستانه گری و باسیل را بیان می‌کند و نشان می‌دهد که من و فرامن در تعاملی سازنده به سر می‌برند. در مرحله بعد با حضور هانری و ورود قدرتمندانه نهاد مواجه می‌شویم. به‌تدریج داستان، عرصه کشمکش نهاد و فرامن برای تصاحب من می‌شود. گری به عنوان نیروی من بین فرامن و نهاد قرار دارد؛ از طرفی باسیل می‌خواهد مانع نفوذ و تسلط هانری در گری شود و از طرف دیگر هانری می‌خواهد با وسوسه و تحریک، گری را به اسارت خواسته‌های خود درآورد.

جدال نهاد و فرامن بر سر من، با دیدار هانری و گری برانگیخته می‌شود. اوایل آشنایی هانری و گری، باسیل نگران گرایش گری به سمت اخلاق فاسد هانری است و بارها به هانری هشدار می‌دهد که «او را خراب نکنید. نفوذ و قدرت خود را روی او مورد آزمایش قرار ندهید نتیجه‌اش بد است»(وایلد ۸). باسیل از گری نیز می‌خواهد که در مقابل خواسته‌های غیرمعقول و غیرمنطقی هانری بایستد و درخواست‌ها و امیال او را کنترل کند.

دو نیروی مخالف شخصیت گری یعنی نهاد و فرامن به طور مداوم در کشاکش و ستیز با یکدیگرند. تعارض نهاد و فرامن به عنوان دو قطب متضاد در وجود آدمی همیشه برقرار است زیرا «غرایز برای ارضا، فشار می‌آورند و فراخود در جایگاه تحریم‌های جامعه، چنین ارضایی را محدود می‌کند». (فروید پنج‌گفتار ١٦٤). باسیل نقش راهنما و خیرخواه گری را دارد؛ تمام تلاشش آن است که مانع ارتباط و مراوده گری و هانری شود زیرا بیم آن دارد که هانری به عنوان نیروی ویرانگر، گری را دچار انحرافات اخلاقی کند ولی اصرار هانری و اشتیاق گری برای ملاقات با وی ارتباط آن دو را رقم می‌زند. گری پس از ارتباط با هانری دچار تجربه‌ای غریب اما لذت‌بخش می‌شود «همین‌طور به جای خودش خشک شد. مات و مبهوت ماند. دهانش نیمه‌باز مانده بود و در چشمانش شعله‌ی پرحرارتی می‌درخشید. در مخیله‌اش افکار متشتت و پریشان موج می‌زدند. حس می‌کرد که تحت‌تأثیر چیزهای تازه واقع شده است. بعضی حرف‌های پراکنده هانری به نحو خاصی تمتع و لذت را تشریح می‌کرد، تارهای مرموز و اسرارآمیزی را در نهادش مرتعش کرده و او را درگیر هیجانات خاصی نمود» (وایلد۱۳).

تمایل و جذب مطلق گری به سمت هانری باعث نگرانی باسیل به عنوان نیروی فرامن می‌شود؛ بنابراین سعی می‌کند با تکیه بر اصول اخلاقی او را از تمایلات نهاد بازدارد. «می‌خواهم شما را راهنمایی کنم. دلم می‌خواهد که شما در همه‌جا محترم باشید و همه به

نظر احترام به شما نگاه کنند. می‌خواهم اسمتان ننگین نباشد. می‌خواهم که شما این رفقای پست دنی و رذل که دور خودتان جمع کرده‌اید همه را بیرون کنید. نه! این‌طور حرف‌های مرا به شوخی نگیرید! شانه‌هایتان را بالا نیندازید!» (همان ۲۰۱).

نویسنده پس از آشنایی گری با هانری تغییر شخصیت و حالات او را این‌گونه توصیف می‌کند «آتش شهوت در نهادش دامنه می‌زد. میل و هوس وجودش را تماماً مسحور ساخته بود و هیچ‌چیزی از انفجار خطرناکی نمی‌توانست جلوگیری کند. آمال و افکار تند سرتاسر هستی‌اش را مسخر کرده بود. دیگر جلوگیری از انحطاط و حضیض فساد غیرقابل‌اجتناب بود» (همان ۱٤۰). باسیل درصدد است تا من را مقید، محدود و کنترل کند؛ اما گری آن‌چنان زمام اختیار، باورها و عقایدش را از دست می‌دهد که «حتی خودِ هانری نیز از تأثیر سریع و فوق‌العاده حرف‌هایش متعجب شده بود» (همان ۱۳). باسیل برای غلبه بر نهاد به نیروی خود یعنی گری نیاز دارد ولی گری به سمت نهاد میل دارد و فرامن نیز دیگر قادر به کنترل من نیست.

«خود بین نهاد و فراخود میانجی‌گری می‌کند و امکان دارد از یکی در برابر دیگری طرفداری کند. برای مثال اگر خود از نهاد طرفداری کند امکان دارد شخصیت را به سمت تبهکاری سوق دهد. خود همچنین می‌تواند این دو جنبه‌ی شخصیت را یکپارچه کند طوری که آنچه می‌خواهیم (نهاد) با آنچه جامعه معتقد است باید انجام دهیم (فراخود) هماهنگ باشد.» (شولتز ٦٥۰)؛ بنابراین اگر خواسته‌های نهاد با اصول واقعیت و منطق مغایرت داشته باشند خود یا من باید آن‌ها را تعدیل کرده یا مانع برآوردن آن‌ها شود اما کنش گری در برابر نهاد و فرامن کنشی مخرب است؛ سیطره فکری هانری بر گری نشان از عدم توانایی من در برقراری تعادل بین نهاد و فرامن دارد. به علت آنکه منِ وجودی او قدرت کافی ندارد نمی‌تواند نهاد را کنترل کند درنتیجه با غلبه نهاد بر من، فرامن سرکوب می‌شود و به ناخودآگاه رانده می‌شود. بدین ترتیب گری به‌جای تعامل با فرامن، در تقابل با او قرار می‌گیرد. نتیجه این تقابل شکست فرامن و سقوط و تباهی من است. نیروی من زیر سایه نهاد قرا می‌گیرد و به همین جهت است که در فرجام داستان گری به جنون می‌رسد. فروید می‌گوید «اگر من متلاشی شود فرد به مرحله جنون می‌رسد زیرا من محور هستی شخصیت است و با از بین رفتن آن انسان با دنیای واقعی قطع ارتباط می‌کند» (دارابی ۲۸) با مرگِ من در گری این نقش ارتباطی و میانجی‌گری بین نهاد و فرامن از بین می‌رود و در نبودِ من، نهاد قدرت می‌گیرد و فرامن نادیده گرفته می‌شود.

ازآنجاکه «یکی از ویژگی‌های نهاد این است که دائماً می‌کوشد بر سایر جنبه‌های روان یا شخصیت مسلط شود» (فیست ١٦١)، تلاش هانری به عنوان نیروی نهاد نیز همین است. او می‌خواهد گری را کاملاً زیر سلطه خود قرار دهد و موفق نیز می‌شود. با غلبه جنبه نهاد بر وجود گری، وی تنها در پی لذت‌جویی و کامروایی برمی‌آید و به مخزنی از هیجانات عنان‌گسیخته تبدیل می‌شود بنابراین رسیدن به خواسته‌ها و ارضای امیال برایش در درجه اول اهمیت قرار می‌گیرند در غیر این صورت، او تمام موانع را از سر راه برمی‌دارد یا با طرد کردن (معشوقه‌اش) یا با کشتن (باسیل).

«نهاد شامل نیروهای مخرب و پرخاشگرانه نیز هست و هر تصویری که با درد و تنش همراه باشد باید فوراً تخریب شود.» (کرین ٤٢٢) خشم کنترل نشده تا آنجا وجود گری را در برمی‌گیرد که در برابر نصایح و راهنمایی‌های باسیل، ناگهان با چاقویی به وی حمله‌ور می‌شود و در کمال بی‌رحمی او را می‌کشد. این امر که چون باسیل مطابق رضایت گری عمل نمی‌کند و گری کشتن او را تنها به این گناه جایز می‌داند، خود به تنهایی برای اثبات غلبه نهاد در وجود او کافی است.

«برای نهاد اهمیتی ندارد که نابودی شخصی را که به او نیاز دارد و عاشق اوست، آرزو کند؛ چنین تناقض‌هایی برای ناحیه غیرمنطقی ذهن اهمیتی ندارد» (همان ٤٢٣). شهوت‌پرستی گری به ترغیب نهاد است؛ هانری پس‌ازآنکه می‌فهمد دختری به نام سبیل وان عاشق گری است و گری قصد ازدواج دارد، سعی می‌کند او را از این کار منصرف کند و حس وفاداری او را این‌گونه به چالش می‌کشد «آدم‌های سطحی آن‌هایی هستند که فقط یک‌دفعه در عمرشان کسی را دوست داشته باشند آنچه را که آن‌ها به نام وفاداری و قانونی بودن می‌نامند من آن را به بی‌حسی، عادت و نداشتن هوس و تصور تعریف می‌کنم» (وایلد ٦٥). گری از ازدواج با سبیل وان منصرف می‌شود. بدین ترتیب به جای اینکه وفادار به یک زن باشد معشوقه‌های بسیاری در اختیار خواهد داشت. وی شهوت‌رانی را لذت متعارف و حق بارز خود تلقی می‌کند. «از دیدگاه فروید بارزترین انگیزه سرکوب‌شده در نهاد لیبیدو(Libido) یا همان میل جنسی است» (کندی٣٦). این ویژگی در گری به شدت مجال بروز می‌یابد و او اسیر شهوت و ارتباط با زنان مختلف می‌شود. این عمل جلوه‌ای از همین تمایل سرکوب‌شده (لیبیدو) است. سبیل وان خودکشی می‌کند و بدین ترتیب گری عامل مرگ دختر جوان می‌شود. حتی خودکشی دخترک کوچک‌ترین تأثر و ناراحتی در گری ایجاد نمی‌کند. او به جای ابراز ناراحتی و

عذاب وجدان مشغول رفتن به مجالس شراب‌خواری، اپرا و مراکز فساد می‌شود که البته خود نیز از این بابت از رفتارش متعجب می‌شود «چرا من آن‌طور که دلم می‌خواهد و باید متأثر باشم، از این واقعه اسف‌انگیز محزون نیستم؟» (وایلد۱۱۲) و هانری رفتار او را این‌گونه توجیه می‌کند «ما باید سعی کنیم که رنگ و لعاب زندگی هرگز از بین نرود، کدر و تیره و بی‌رنگ یا کم‌رنگ نشود. حالا باید عزادار باشیم؟ نه لزومی ندارد. گردش روزگار همیشه این قبیل مسائل را حل می‌کند. بیهوده اشک خود را نثار سبیل وان نکن چون سبیل وان از شبح‌ها هم کمتر واقعیت و حقیقت داشت.» (همان۱۱۸). گری نیز به سرعت مجاب می‌شود «هانری شما مرا درباره خودم روشن کردید. تمام چیزهایی که به من گفتید، من پیش خودم حدس می‌زدم، استدلال می‌کردم ولی جرئت نداشتم باور کنم چون نمی‌دانستم چطور توجیه کنم، به چه نحوی تعریف و تفسیر کنم... شما خیلی بهتر از خودم باطن مرا می‌شناسید. دیگر از این موضوع حرف نزنیم یک پیش‌آمد سهمگین و غمناکی بود. گذشت، تمام شد» (همان). بدین ترتیب باز هم نهاد او را به دنبال خود می‌کشاند.

«فروید معتقد بود که منِ برتر از دو بخش تشکیل شده است: یک بخش آن، وجدان نامیده می‌شود. وجدان، بخش انتقادکننده و تنبیه‌گرِ منِ برتر است و به ما آنچه را نباید انجام دهیم، گوشزد می‌کند و هنگامی‌که این دستورات را نقض کنیم با ایجاد احساس گناه، ما را تنبیه می‌کند. بخش دیگر آن، منِ ایده‌آل (ideal ego) نامیده می‌شود و شامل خواسته‌های مثبت است. برای مثال، هنگامی‌که کودک می‌خواهد درست همانند بسکتبالیستی مشهور باشد، این ورزشکار منِ ایده‌آل کودک را تشکیل می‌دهد.» (کرین، ٤٢٥). اعمال گری به دلیل آنکه همه تحت سلطه نهاد صورت می‌گیرد باعث می‌شود تنها بخش وجدانِ فرامن مجال بروز یابد؛ باسیل ندای درونی دوریان است و می‌خواهد با ایجاد عذاب وجدان او از اعمال بد بازدارد. بخش من آرمانی در شخصیت گری جایگاهی ندارد؛ به‌عبارت‌دیگر گری منِ ایده‌آل ندارد. البته احساس گناه و عذاب وجدان نیز در او چنان قوی نیست که بتواند مجالی برای حضور فعال و گسترده‌ی فرامن فراهم آورد بلکه این امر به صورت جزئی و بارقه‌ای کم‌نور بروز می‌یابد برای مثال زمانی که از یادآوری خاطره سبیل وان دچار ناراحتی و عذاب وجدان می‌شود سعی می‌کند به ندای درونی خود پاسخ دهد و درحالی‌که می‌توانسته به دختری روستایی که عاشق جمال و زیبایی او شده، دست‌درازی کند و از او تمتع یابد، از ترس عذاب وجدان خود را کنار می‌کشد و

به دختر هتک حرمت نمی‌کند. در اینجا در تعلیق بین نهاد و فرامن، فرامن غالب می‌شود اما کم و جزئی است و قابل‌توجه است که همین تصمیم بر زندگی‌اش تأثیر سازنده‌ای بر جای می‌گذارد و می‌تواند بعد از مدت‌ها مانند سابق پیانو بزند «امشب واقعاً خیلی خوب پیانو زدید. نمی‌دانم امشب در پنجه‌ی شما چه چیز خارق‌العاده‌ای بود. من که هیچ‌وقت چنین قدرتی از شما ندیده بودم. یک حالتی دارید که تابه‌حال برای من ناشناخته بود... بلی! اثر تصمیم‌های خوبی است که گرفته‌ام. به‌صرف اتخاذ تصمیم، قدری بهتر شده‌ام» (وایلد ۲٤۰)؛ اما هانری او را مجاب می‌کند که در برابر دختر روستایی تصمیم درستی نگرفته است «به نظر من شما قابل تغییر نیستید...شما گمان می‌کنید که این دختر جوان پس از آشنایی با شما دیگر می‌تواند خود را راضی به جوانی از طبقه خودش بکند؟ فرض کنید که یک روزی هم زن یک ارابه‌چی خشن یا دهاتی گردن‌کلفتی بشود. همان آشنایی با شما، کافی است که از شوهرش بیزار بشود و تا آخر عمر بدبخت بماند» (همان ۲٤۳). نویسنده در جایی دیگر نیز اشاره می‌کند که «بعضی شب‌ها که بی‌خوابی به سرش می‌زد، یا در دخمه‌های مخوف شیره‌کش‌خانه‌ها گیر می‌کرد، آن‌وقت افکارش متوجه تصویر می‌شد و به خود ملامت می‌کرد که چطور دستی‌دستی مایه انحطاط روح خود شده است. آن‌وقت بود که حس گناه بر وجودش غالب می‌شد اما این قبیل شب‌ها خیلی نادر بود و زود فراموش می‌کرد» (همان ۱٦۹)؛ بنابراین باوجودآنکه فرامن اندکی مجال حضور می‌یابد اما مجدداً در پس خواسته‌های بدون مرز نهاد نادیده گرفته می‌شود.

«انسانی که کاملاً تحت کنترل نهاد خود قرار می‌گیرد و "من" و "فرامنِ" او قدرت مهار نهاد را از دست بدهند، ممکن است حتی خود را به نابودی بکشاند.» (شایگان‌فر ۱۱۰). سرانجام منِ پست شده گری محکوم فرامن درون خود می‌شود و تاوان گناه را با خودویرانگری می‌دهد.

تحلیل تابلو

تابلو از اشیاء معناساز و دلالتگر داستان است. این شیء سرنوشت‌ساز در داستان، در حقیقت قسمتی از وجود فرامن است که با هستیِ دوریان یکی شده است. گری می‌گوید «این تصویر جزو وجود من است، تکه‌ای است از بدن من» (وایلد۳۲). انعکاس شرارت و فساد گری در تابلو، جلوه‌ای از نهاد کنترل نشده وی است که فرامن را به تدریج زیر

سایه زشتی خود پنهان می‌کند.

تابلو که تجسم فرامن است با زشت شدن در اثر گناهان گری همچون باسیل به او هشدار می‌دهد و در تلاش است تا او را از گرایش افراطی به سمت نهاد بازدارد و نشان دهد که گناه تا چه اندازه می‌تواند چهره فرامن را زشت و کریه کند. گری که خود متوجه این هشدار تابلو شده، با پنهان کردن آن در واقع می‌خواهد فرامن را نادیده بگیرد و بدین ترتیب تابلویی که باسیل می‌کشد همچون خود او به حاشیه رانده می‌شود. به‌عبارت‌دیگر همان‌گونه که گری باسیل را که تجسمی از فرامن است می‌کشد، می‌خواهد تابلو را نیز که تجسم و نمودی دیگر از فرامن است از بین ببرد. «این پرتره مانند یک وجدان است. بله وجدان و ما باید او را نابود کنیم» (همان ۲۳۱).

در فرجام داستان با از بین رفتن جسم گری، نهاد نیز مغلوب می‌شود و جوان شدن تصویر، احیای دوباره و غلبه نهایی فرامن را نشان می‌دهد.

پرده‌ای که گری روی تابلو می‌اندازد نیز خالی از بار معنایی نیست. این پرده در زمان‌های گذشته بارها روی تابوت انداخته شده و جنازه‌ها و جسم‌های بی‌جان بسیاری را پوشانده بود. حالا اما روی تابلویی را پوشانده که وجدان صاحبش مرده است. در حقیقت گناهانی که گری مرتکب می‌شود بر روی این تصویر همان عملی را دارند که کرم‌ها بر روی جسد مرده اعمال می‌نمایند «شاید این پرده از آن‌وقت که بافته شده تا حال بارها روی تابوت‌ها انداخته باشند؛ اما این بار، پرده‌ی نفیس یک‌جور لاشه مخصوصی که آن‌هم محکوم به فساد و انحطاط است خواهد پوشاند؛ لاشه‌ای که محکوم به فساد و انحطاطی بدتر از زوال مرگ است زیرا مولد وحشت‌های مخوف است» (همان ۱۳۹).

تحلیل اتاق تابلو

اتاقی که گری تابلو را در آن مخفی می‌کند به مثابه مکانی است که قابلیت تحلیل روانکاوانه را دارد. اتاق در مقطعی که گری تحت تسلط نهاد است برایش مکانی لذت‌بخش است زیرا می‌بیند آنچه پیر، زشت و فرسوده می‌شود تصویر است و خودش همچنان در اوج زیبایی و جوانی است اما در پایان مرگش در آن رقم می‌خورد و تبدیل به مکانی مرگ‌آفرین می‌شود.

اتاق صحنه‌ای نمادین از ناخودآگاه گری است؛ مکانی است که دور از دسترس

خدمتکاران و اطرافیان و حتی گاهی دور از دید و دسترس خودش است؛ همان‌گونه که محتویات ضمیر ناخودآگاه در دسترس نیستند. این اتاق اتاقی معمولی و عادی نیست «معلوم بود که این اتاق سالیان دراز است مسکون نیست. جز یک صندلی و یک میز، اثاث دیگری در آن نبود. در سمت دیگر یک قفسه کتاب بود که تقریباً خالی بود. دوریان گری به‌طرف بخاری کهنه رفته، شمع را برداشت و مشغول روشن کردن بود. نقاش دید که تمام اتاق در زیر قشر ضخیمی از گردوغبار مستور است. فرش کف آن نیز از شدت پوسیدگی تکه‌تکه شده بود و رنگش به‌کلی رفته بود. صدای رفت‌وآمد موش‌ها به گوش رسید. در هوای مرطوب و سرد، بوی نامطبوع رطوبت شنیده می‌شد» (همان۱۷٦). قفسه کتابی که خالی است، بخاری کهنه‌ای که در هوای سرد آن روزها خاموش است، فرشی که پوسیده شده، گردوغباری که تمام اتاق را در برگرفته و فضای سرد و خاموشی که بر محیط آن‌جا مسلط است، همگی نشانه‌هایی از عدم مراجعه گری به باطن و ضمیر ناخودآگاهش است. همچنین قفسه کتابی که خالی از کتاب است و شمعی که خاموش است و به‌واسطه آن اتاق در تاریکی به سر می‌برد به عدم شناخت و آگاهی گری بر محتویات ناخودآگاهش اشاره دارند.

نکته قابل‌توجه دیگر در فضای اتاق، حضور معنادار موش است. «موش‌ها فرومایگی و مرگ را تداعی می‌کنند» (سرلوت٦٥٣). در اتاقی که همه‌چیز نشان از رکود و بی‌خبری دارد حضور موش‌ها به عنوان موجودات ویرانگر، حضور مرگ را در ضمیر ناخودآگاه گری هشدار می‌دهند و نمودی دیگر از نهادی پست و سرکش هستند که جلوه مشهودترش در چهره تابلو نمایان است. موش «با جهان زیرین در ارتباط است؛ نیروهای تاریکی، اضطراب، گردنکشی» (کوپر ٣٣٦).

مکانیسم‌های دفاعی

به تدریج گری دچار منی مشوش و پر از بحران می‌شود. تشویش و اضطراب در زندگی وی بازتاب اختلال در منِ اوست؛ تعارض بین ویژگی‌های جسمی و روحی او ازیک‌طرف و جدال نهاد و فرامن بر سر تصاحب منِ وجودی او از طرف دیگر، باعث روان‌رنجوری او می‌گردند. فروید به سه نوع اضطراب واقعی، روانی و اخلاقی معتقد است؛ گری دچار اضطراب اخلاقی است؛ چرا که «اضطراب اخلاقی نتیجه تنش و کشمکش بین نهاد و فرامن است» (هال٧٦).

گری جهت کاهش تنش و تشویش خود به سازوکارهای دفاعی نظیر فرافکنی، دلیل‌تراشی و سرکوب روی می‌آورد. فرافکنی(Reaction– formation) «نسبت دادن تکانه‌های ناراحت‌کننده به فرد یا عامل دیگر است». (بلکمن۱۷٤). نسبت دادن گناه و انحطاط اخلاقی خود به باسیل و تابلویی که کشیده است نمونه‌ای از فرافکنی وی محسوب می‌شود. «بعد از این دوستی که تصویر را کشیده بود و موجب این همه صدمه و ناراحتی و بدبختی شده بود وجود ندارد.» (وایلد۱۷۹).

در مرحله بعد بازهم اعمال خود را توجیه می‌کند و آن‌ها را به کتابی نسبت می‌دهد که هانری به او داده است: «شما مرا از کتاب فاسدی که برایم فرستاده بودید مسموم کردید، به من قول بدهید که آن کتاب را دیگر به هیچ‌کس قرض ندهید. کتاب ملعون و فاسدی است» (همان ۲٤٥). گری طرد کردن سبیل وان را نیز به مقدرات آسمانی و سرنوشت، فرافکنی می‌کند «من ازدواج را تکلیف خود می‌دانستم و اگر این پیش‌آمد مخوف مانع شد از اینکه وظیفه‌ام را انجام دهم تقصیر من نیست. یادم می‌آید که شما روزی گفتید مقدرات خاصی در کمین ماست که ما را از اعمال به کار خوبی بازمی‌دارد. درباره‌ی من این مطلب صدرصد صدق می‌کند.» (همان ۱۱۳).

او در توجیه قتل باسیل از دو مکانیسم فرافکنی و دلیل‌تراشی استفاده می‌کند: «سپس نشست و فکر کرد هر سال، هر ماه در انگلستان عده‌ای را به جرم جنایتی که امشب مرتکب شده (قتل) به دار می‌آویزند. چندی است که دیوانگیِ جنایت شیوع یافته، شاید ستاره خونینی به مدار زمین نزدیک شده.» (همان ۱۸۰). نسبت دادن جنایات خود به نزدیک شدن ستاره خونین به زمین مکانیسم فرافکنی گری است. او در واکنشی دیگر به این مسئله، سعی می‌کند آن را با قانع کردن خود به اینکه این کار توجیهی منطقی داشته است موجه جلوه دهد و به مکانیسم دلیل‌تراشی روی می‌آورد. دلیل‌تراشی (Ration-alization) « نوعی مکانیسم دفاعی است که به‌موجب آن، برای اینکه رفتارمان منطقی‌تر و مقبول‌تر به نظرمان برسد، آن را به‌صورت متفاوتی تعبیر می‌کنیم. ما فکر یا عمل تهدیدکننده‌ای را با قانع کردن خودمان به اینکه توجیه منطقی برای آن وجود دارد، موجه جلوه می‌دهیم.» (فروید ٦۳). درواقع در این مکانیسم فرد برای رها شدن از رفتارها و نگرش‌های غیرمنطقی به آوردن بهانه و توضیحات منطقی روی می‌آورد.

«اگر کار به جای بد کشید و من باسیل را کشتم، در لحظه دیوانگی بود، بر اعصاب خود تسلط نداشتم. از دستم در رفت.» (همان۲٤۷).

گری در واکنش به خاطرات بدی که در دوران کودکی از پدربزرگش داشته از مکانیسم سرکوب(Repression) استفاده می‌کند.

در این مکانیسم، افکاری که عموماً سرکوب می‌شوند، آن‌هایی هستند که منجر به احساس گناه نسبت به خود می‌شوند. در سرکوب، خاطرات ناخوشایند و احساس‌های تهدیدکننده به ناهشیار رانده می‌شوند اما این خاطرات هرگز ناپدید نمی‌شوند، بلکه همچنان بر رفتار ما تأثیر می‌گذارند و باوجود پنهان بودن موجب ایجاد اضطراب می‌شود. «فروید دریافت که اصلی‌ترین مکانیسم دفاعی سرکوبی است؛ یعنی واپس رانی افکار، خیال‌پردازی‌ها یا تکانه‌ها از سطح آگاهی» (کرین ٤٢٩). اتاقی که تابلو را در آن پنهان می‌کند جایگاه خاطرات و عواطف سرکوب‌شده دوران کودکی وی است که همگی به ضمیر ناخودآگاهش رانده شده‌اند «نگاهی به تمام اتاق انداخت و روزگارهای بچگی‌اش که در تنهایی و انزوا گذرانده بود به خاطرش خطور کرد»(همان ١٤٢). «الان اتاق طوری نیست که شما بتوانید آنجا بروید. اگر شما آنجا قدم بگذارید غرق تار عنکبوت می‌شوید...بیش از پنج سال است درِ این اتاق باز نشده یعنی از وقتی‌که مرحوم آقا...دوریان گری حتی از اشاره به پدربزرگش وحشت داشت و از شنیدن نامش لرزه بر اندامش می‌افتاد- این‌قدر از او بیزار بود- پدربزرگش زشت‌ترین و منفورترین موجوداتی بود که در سرتاسر طفولیتش دل کوچکش را به هراس انداخته بود.» (همان ١٦٠).

اگر باسیل و هانری را نیز فارغ از نمادهای فرامن و نهاد، به عنوان شخصیت‌های عادی داستان در نظر بگیریم آن‌ها نیز همچون سایر انسان‌ها در مواقع بحران به مکانیسم‌های دفاعی روی می‌آوردند؛ باسیل پس از آنکه تابلوی کریه‌المنظر را می‌بیند شروع به فرافکنی می‌کند و نمی‌خواهد باور کند که اعمال غیراخلاقی گری چنین تأثیری بر تابلو نهاده‌اند. او این مسئله را به امورات طبیعی نسبت می‌دهد «این‌ها حرف است غیرممکن است، این اتاق مرطوب است رنگ و روغن کپک زده و رفته‌رفته مثل خوره صورت را تغییر داده... یا این‌که رنگ‌هایی که من به کار بردم تقلبی بوده یا با بعضی سموم فلزی مخلوط بوده و صورت این‌طور خراب شده» (همان١٧٩).

هانری هم برای اینکه رفتار ناپسند گری در برابر سبیل وان را منطقی و مقبول جلوه دهد آن را به صورت متفاوتی تعبیر می‌کند؛ شروع به دلیل‌تراشی می‌کند تا

گری را از مواجهه با دلیل اصلی این کار که شهوت‌رانی عنان‌گسیخته است بازدارد «این چیزها در دنیای ما مفهوم حسابی و روشنی ندارد و حتی می‌خواهم بگویم که زن‌ها قساوت قلب را دوست دارند و به آن بها می‌دهند. در زن غریزه‌ی بدوی انسان به طرز قابل‌توجهی نمودار است. ما خیلی آن‌ها را بال‌وپر داده‌ایم، داخل کارها کرده‌ایم ولی حقیقت مطلب این است که زن طبعاً بنده‌وار در خدمت ارباب خوش است. زن‌ها دوست دارند که مرد بر آن‌ها تسلط داشته باشد، اراده‌اش بچربد» (همان ۱۱۷). همچنین او گری را با دلیل‌تراشی مجاب به انجام گناه می‌کند و آن را به شیوه‌ای عقلانی توضیح می‌دهد. «به تدریج حرص و ولع به ارتکاب معاصی طوری در نهاد شخص قوت می‌گیرد که هر ذره از بدن، هر سلولی از مغز، بی‌اختیار انسان را رو به لغزش و عصیان می‌کشاند. مرد و زن، در این گیرودار هر نوع اختیاری را از کف می‌دهند غریزه انتخاب از آن‌ها سلب می‌شود و مثل عروسک‌های خودکار به‌سوی معاصی می‌دوند»(همان ۱۰۳)

نتیجه‌گیری

پخش کردن پاره‌های روانی یک شخصیت در قالب شخصیت‌های متعدد، رمان تصویر دوریان گری را برخوردار از قابلیت نقد و تحلیل روان‌شناختی کرده است. سه ساختار وجود آدمی یعنی نهاد، من و فرامن که دستاورد فکری فروید بود، تأثیر خود را بر شخصیت اعمال می‌کنند؛ نهاد و فرامن پیوسته در حال کشمکش و تلاش جهت غلبه بر یکدیگرند.

خود می‌کوشد میان این دو تعادل برقرار کند اگر این تلاش نتیجه‌بخش باشد فرد از سلامت روانی برخوردار خواهد شد در غیر این صورت موجب غلبه یکی بر دیگری و منجر به اختلالات شخصیتی خواهد شد. تنش میان سه شخصیت متعارض رمان محملی برای تجسم تنش بین سه غریزه نیرومند آدمی است. رابطه جدلی بین هانری و باسیل نمودار کشاکش بین دو قطب مخالف نهاد و فرامن است. شخصیت گری تجسم تمام انسان‌هایی است که پیوسته در تنش‌های بین نهاد و فرامن قرار دارند. ازآنجاکه قدرت ساختار منِ گری کم و ناتوان است نظام شخصیتی وی با تمایل مطلق به سوی نهاد در معرض آسیب قرار می‌گیرد و در سقوطی تدریجی عرصه اتحاد من و نهاد می‌شود درنتیجه دو نماد فرامن یعنی باسیل و تابلو نادیده گرفته می‌شوند یکی با کشته شدن و دیگری با پنهان

شدن در اتاقی که نمود عینی ضمیر ناخودآگاه گری است و تاریکی و فضای خاص آن به موازات و هم‌عرض جنبه تاریک روان گری است. گرچه در جدال نهاد و فرامن، نهاد حاکم مطلق شخصیت گری می‌شود و جنبه تعقل و واقع‌بینی من را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد اما در پایان داستان مرگ نمادین گری و جوان شدن تابلو نشانگر برتری نهایی فرامن است. فرافکنی، دلیل‌تراشی و سرکوب نیز بیشترین مکانیسم‌های دفاعی به کار گرفته‌شده در داستان هستند.

New Perspective to the Novel *of The Picture of Dorian Gray* Based on Freud's Viewpoints about Personality

Alireza Shohani[1], Fereshteh Maleki [2]

Abstract

Introduction: *The purpose of the current research is to study the psychological and less branched aspects of one of the most prominent novels of the late nineteenth-century England, namely, The Picture of Dorian by Oscar Wilde. Regardless of its Gothic aspect and its moral and artistic aesthetics, this novel is a work with psychological approaches that can be interpreted and analyzed based on psychologist theories such as Freud, so after expressing Freud's concepts and theories about personality structure, descriptively way – an analysis was done to analyze and explain their relationship with different dimensions of characters in the novel. The findings of the research showed that the main essence of the story is the combination of different aspects of the human personality structure and their conflict, which leads to the dominance of the id over ego and the ignored super-ego due to the destructive emotional relationship that is formed between id and ego. Nevertheless, the ultimate superiority is with the super-ego. Based on this, the characters of the novel are in a way the embodiment of Freud's personality structure theory; Dorian Gray is id, Henry is ego, Basil is super-ego, the painting is another representation of super-ego and the dark room where Gray hides the painting is a symbol of Gray's subconscious mind. The most used defense mechanisms are projection, rationalization, and suppression*

Background of study**:** *Sigmund Freud's views on the recognition of personal-*

1. Associate Porfessor of Persian Language and Literature, Ilam University

2.Ph.D. in Persian Language and Literature. Ilam University. Iran

ity and the structure of the human mind are outstanding. His ideas in this field have also influenced literature and caused psychological criticism of literary works. Psychological criticism is one of the widely used criticisms that is used in the review and evaluation of literary texts and has a special place in literature.

Freud's theories on the structure of the human mind and personality are among his most important views, which were very influential in the development and evolution of literary criticism and gave it direction. According to this view, the mind and personality of each person consist of three parts: Conscious, semi-conscious, and unconscious. Based on the unconscious, Freud divided the human mind and personality into three parts: id, ego, and superego.

Oscar Wilde (1854-1900) is one of the outstanding figures of English literature, who portrayed a new and rare subject with precision and artistry in his only novel, The Picture of Dorian Gray.

The basic point in the field of analysis of literary texts with the approach of psychological criticism is that the work must have the context and capability of psychoanalytical criticism so that the researcher can properly criticize it. In addition to mixing the human desire for immortality with moral and artistic values and scary themes, this work is a psychological work in which the author has depicted the human psyche and the conflict of internal forces in the form of different characters. Literary criticism from the perspective of psychology examines the work from various aspects such as the author's personality, content and text, the effect on the reader, and how the work was created; But what is most important in literature is the study of the work itself from any point of view. In other words, the most use of psychoanalytic criticism in literature and art is the application of psychological principles in the work itself.

Methodology: *The current research is based on the psychoanalytical analysis of characters and events related to them by adopting a descriptive-analytical approach and using the method of data collection using library sources and authentic documents.*

Conclusion: *Spreading the psychological parts of a character in the form of multiple characters has made the novel The Picture of Dorian Gray capable of psychological criticism and analysis. The three structures of a person's existence: id, ego, and superego., which were Freud's intellectual achievements, exert their influence on the personality; id and superego are constantly struggling and trying to overcome each other. Ego tries to establish a balance between these two, if this effort is successful, the person will enjoy mental health; otherwise, one will prevail over the other and lead to personality disorders. The tension between three conflicting characters in the novel is a vehicle for visualizing the tension between three powerful human instincts. The controversial relationship between Henry and Basil is a diagram of the conflict between the two opposite poles of id and superego. Personality of Gray is the embodiment of all human beings who are constantly in the tension between the id and superego. Since the power of the Gray ego structure is weak, his personality system is exposed to damage with absolute desire towards the id and in a gradual collapse, the arena of the union of the ego and the id becomes As a result, the two symbols of the superego, namely Basil and picture, are ignored, one by being killed and the other by hiding in a room that is the concrete manifestation of the unconscious mind, and its darkness and special space are parallel to the dark side of Gray psychosis.*

Keywords: *Oscar Wilde, The Picture of Dorian Gray, Psychological criticism, Freud, Personality.*

References

- Ahmadgoli, Kamran, "Text research, Oscar Wilde and the formation of public perception of her works in the the 20th century", Foreign Language Research, year 12, number 33,2006. pp. 5-21,2006.
- Akbari, Mahnaz, "Symbolism and Liberation from the Circle of Time", Persian Language and Literature Quarterly, No. . 47,2011. pp. 81-106.2011.
- Blackman, Jerome. S. One Hundred and One Defense Mechanisms, translated by Gholamreza Javadzadeh, Tehran: Arjmand.2019.
- Darabi, Jafar, theories of personality psychology: a comparative approach, second edition, Tehran: Aizh. 2017.
- Zulfiqari, Hassan, Methods of Literary Criticism in Iran, Arak: Arak University. 2002.
- Zarinkoob, Abdul Hossein, Introduction to Literary Criticism, second volume, sixth edition, Tehran: Sokhan. 2010.
- Cerlot, Juan Eduardo, Culture of Symbols, translated by Mehrangiz Ohadi, second edition, Tehran, Dastan. 2012.
- Seyyed Hosseini, Reza, Culture of works (introduction of the written works of the nations of the world from the beginning to the present day), volume volume 3, Tehran: Soroush. 2013.
- Shamlou, Saeed, schools and theories in personality psychology, Tehran: Rushd.2017.
- Shayganfar, Hamidreza, literary criticism, 4th edition, Tehran: Dastan.2010.
- Shamisa, Siros, literary criticism, Tehran: Mitra. 2019
- Shultz, Duan P. and Shultz Ellen, Personality theories translated by Yahya Seyed Mohammadi, 42nd edition, Tehran: virayesh. 2018.
- Freud, Anna, ego and Defense Mechanisms translated by Mohammad Ali Khah, Tehran: markaz.2018.

- Freud, Sigmund, five discourses on psychoanalysis, translated by Hasan Safavi, Tehran: Jami. 2011.
- Freud, Sigmund, Psychoanalysis and My Life, translated by Mahmoud Navaei and Mohammad Ali Khanji, 2nd edition, Tehran: Jami. 2015.
- Fazilat, Mahmoud, Principles and Classification of Literary Criticism, Tehran: Zovar
- 2012
- Feist, Jess et al., personality theories translated by Yahya Seyed Mohammadi, 14th edition, Tehran: Ravan. 2014.
- Crain, William Christopher, Theories of Growth: Concepts and Applications, translated by Gholamreza Khoinejad and Alireza Rajaee, fifth edition, Tehran: Rushd.2018.
- Kennedy, Roger, Concepts of Psychoanalysis: Libido, translated by Ebrahim Ranjbar, Tehran: Negah. 2019.
- Cooper, Jane. Si, illustrated culture of traditional symbols, translated by Maliha Karbasian, Tehran, Farshad. 2013.
- Wilde, Oscar, The Picture of Dorian Gray, translated by Mohsen Soleimani, Tehran, Afog.
- 2013.
- Walipour, Abdullah and Ruqiya Hemti, "Comparative investigation of the incident of Bidel Dehlavi's picture with Oscar Wilde's picture of Dorian Gray", special issue of Ferangistan Journal (Comparative Literature), year 7, number 1,2015. pp. 109-127.
- Hall, Calvin Springer, Introduction to Freudian Psychology, translated by Shahriar Shahidi, Qom: Ainde Derakhshan,2012..
- Yavari, Houra, Psychoanalysis and Literature: Two Texts, Two Humans, Two Worlds from
- From Bahram to the blind owl narrator, Second edition, Tehran: Sokhn,2017.